

مدارآمد.

سرلشگر دکتر سید حسن فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، بیش از ربع قرن در عرصه های گوناگون اعم از دوران دفاع مقدس و پس از آن، همراه و همدل شهید صیاد شیرازی بوده است. توصیف او از اندیشه و عمل آن دوست، در تمامی ادوار، یکسان و البته نمایانگر تکاپوی دائمی آن شهید به سوی تکامل است. او از برهه ای که در دوران دفاع مقدس در کنار و تحت نظر شهید صیاد تلاش می کرد تا سال ها بعد که او را به معاونت خویش برگزید و تا هم اینک که سال ها از فراق آن یار سفر کرده می گذرد، ثناخوان خلوص و درایت اوست و این از زیبایی های سلوک سرداران عارف مسلک و مخلص نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است.

۱ «شهید صیاد در قامت یک فرمانده» در گفت و شنود شاهد یاران با
سردار سرلشگر بسیجی دکتر سید حسن فیروز آبادی

درک انقلابی او زمینه ساز پیروزی های بزرگ بود...

می کند. یک انسان متقی و با صفا و پر از آرامش که خیلی راحت توانستم با او ارتباط برقرار کنم و به سادگی روحیات همدیگر را درک کردیم.

آیا در طول جنگ هم همکاری داشتید؟

بله، همان طور که مطلع هستید، جهاد سازندگی یک ستاد مهندسی جنگ داشت. هنگامی که ارتش با فرمان امام به مناطق جنوب و غرب رفت، جهاد سازندگی هم ستادهای مهندسی خود را از سراسر کشور به مناطق جنگی فرستاد. نیروهای فعال در جبهه های جنگ عبارت بودند از نیروهای ارتش، سپاه، جهاد سازندگی، نیروهای شهید چمران و چند نیروی کوچک آقای خلخالی. اوایل یک ترکیب این جور بود تا وقتی که سپاه تقویت شد و شکل نظامی به خود گرفت.

جهاد سازندگی هم تا روز آخر جنگ به عنوان نیروی سوم مهندسی در خدمت ارتش و سپاه بود. بچه های جنگ جهاد

با شهید صیاد ارتباط صمیمی داشتند. من بعداً معاون دفاعی نخست وزیر و جانشین ایشان (نخست وزیر) در قرارگاه خانم الانبیا (ص) شدم. یک هفته ای بود که به قرارگاه رفته بودم که ایشان آمد و مهم ترین حادثه از نظر من اتفاق افتاد و آن هم این بود که ایشان به عنوان فرمانده ارتش تلاش کرد با فرمانده سپاه هماهنگ شود و متحد طرح های نظامی مقابله با دشمن را اجرا کنند. این حساس ترین دوران جنگ بود و در آن

پیروزی هایی چون فتح المبین و بیت المقدس پیش آمدند و مناطق وسیعی از شمال دزفول و بستان آزاد شدند. در عملیات طریق القدس هم خرمشهر آزاد شد. اینها عملیات مشترک ارتش و سپاه بودند که در سایه ایمان و صفای باطن و درک انقلابی شهید صیاد از همکاری ارتش و سپاه شکل گرفتند و همه سرزمین های تصرف شده میهن مقدس اسلامی که در آن شرایط، زیر چکمه های کثیف بعضی های پلید بود، آزاد شد. از آن دوران چه خاطراتی را برجسته تر می بینید؟
یادم هست که همیشه می آمد و نقشه اش را می آورد و پهن می کرد. بالای نقشه نوشته شده بود، «والذین جاهدوا فینا لنهذبینهم سلباناً» همیشه هم حرف هایش را با یک ذکر آغاز می کرد. مقام معظم رهبری در مورد شهید صیاد ویژگی خاصی را بیان کردند و آن هم اینکه او افسر قهرمان است. شهید صیاد

کردستان بود و موفقیت هایی هم کسب کرده و ضد انقلاب را سرکوب کرده بود. بنی صدر ایشان را احضار کرده بود که شهید صیاد نپذیرفته و ترفه بود و بنی صدر هم به عنوان فرمانده کل قوا، ایشان را عزل کرد.

در کجا از نزدیک با ایشان آشنا شدید؟

من در جهاد سازندگی بودم که اوضاع تغییر کرد و مجلس شورای اسلامی رای بر عدم صلاحیت سیاسی بنی صدر داد و امام، او را عزل کردند. این عزل در پی جریاناتی مانند ۱۴ اسفند دانشگاه تهران پیش آمد که نیروهای حزب الهی را دستگیر و از بالا به پایین پرت کردند. بعد از عزل بنی صدر، شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. من در آن زمان به تهران آمده و عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی بودم. همراه

مهم ترین حادثه از نظر من این بود که ایشان به عنوان فرمانده ارتش تلاش کرد با فرمانده سپاه هماهنگ شود و متحداً طرح های نظامی مقابله با دشمن را اجرا کنند. این مهم ترین دوران جنگ بود و در آن پیروزی هایی چون فتح المبین و بیت المقدس پیش آمدند و مناطق وسیعی از شمال دزفول و بستان آزاد شدند.

با اعضای شورا و مهندس فیروزش به دفتر شهید صیاد در نیروی زمینی رفتیم تا هم عرض ارادتی کنیم و هم ببینیم چه خدمتی از دستمان برمی آید. موقع نماز مغرب بود که رسیدیم. دیدیم یکی از اتاق ها را فرش انداخته اند. یکی از ویژگی های ایشان این بود که نماز اول وقتش ترک نمی شد و همیشه با اذان نماز می خواند. من تصور می کردم حالا که با کسی که فرمانده نیروی زمینی و یک ارتشی بزرگ است روبرو می شوم، یک وضعیت خاصی را خواهیم دید، اما دیدم که کاملاً ساده و بی آرایش در یک اتاق ساده، اما فوق العاده مرتب و منظم کار

آغاز آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی از کجا بود؟

نخستین بار نام شهید صیاد شیرازی را در مشهد و به مناسبت برخوردی که بنی صدر فراری با او پیش آورده بود شنیدم و آن هم اینکه در ارتش یک افسر متدین و انقلابی هست که بنی صدر، حضور او را تاب نمی آورد. بار دوم هم در جهاد سازندگی که در ۲۷ خرداد سال ۵۸ تشکیل شد، نام او را شنیدم. در سال های اول، جهاد به صورت مشورتی اداره می شد و در استان ها و مرکز شورا داشت و هر چند وقت یک بار هم شورای اجتماعی تشکیل می داد. در این شورا از بزرگان دعوت می شد تا بیایند و با اعضای جهاد صحبت کنند. شهید صیاد شیرازی یک بار به عنوان سخنران این محفل آمد. یادم هست که پیش شکسته بود و با عصا راه می رفت. حرف های بسیار انقلابی و شورانگیزی زد و حضار بارها با تکبیر حرف هایش را تأیید کردند. در آن دوران، مؤمنان به انقلاب از اینکه حکومت در دست یک چهره منافق گرفتار شده بود، بسیار ناراحت بودند، اما امام دستور به صبر آگاهانه داده بودند. شهید صیاد شیرازی کسی بود که با نهایت قدرت و شجاعت، به آگاهی بخشی ادامه می داد. در همان دوران نقش منحصر به فرد شهید صیاد شیرازی به هنگام تقابل با بنی صدر، در ذهن تمام مؤمنان به انقلاب، برجسته شد.

شما در آن دوران در ارتش بودید؟

خیر، من در نیروهای مسلح نبودم و دانشجوی رشته پزشکی بودم و در مشهد اقامت داشتم و به همین دلیل از عمق قضیه مطلع نشدم. بعدها بود که شهید صیاد در جلسات خصوصی، موضوع را توضیح داد. شهید صیاد شیرازی از نظر شخصیتی انسانی بود که وقتی در چیزی به یقین می رسید، امکان نداشت که سازش کند. در آن روزها ما مسئله جنگ تحمیلی را داشتیم و نیروهای انقلاب درگیر جنگ بودند. از آن طرف هم مسئله کردستان را داشتیم که خطر تجزیه کشور را به دنبال داشت. هنوز هم ماهیت بنی صدر برای همه روشن نشده بود. «و دائماً می گفت، صبر کنید. برخورد نکند تا ببینیم چه می شود.» می خواست فرصتی را فراهم کند که بتواند آن جریان را به شکلی که مطلوب بود، پیش ببرد. در آن زمان شهید صیاد شیرازی فرمانده یگانی از ارتش در منطقه



خاضع و خاشع بود. در برابر مؤمنین تواضع داشت و ترس از خدا در وجودش موج می زد. بر خودش و نفسش تسلط عجیبی داشت. بسیار با انضباط و مرتب بود. قلبی قوی و روحیه ای استوار داشت و نمونه بارز اشدا علی و کفار و رحماء بینهم بود. به نظر من ویژگی های او را باید امروز به همه نظامی ها اعم از ارتشی و سپاهی آموزش داد.

کمتر کسی درباره دوره ای که در شورای عالی دفاع بود، صحبتی کرده است. شما از عملکرد شهید صیاد در این منصب چه نکاتی را به یاد دارید؟

بعد از عزل بنی صدر، امام شهید صیاد را به عنوان مشاور خود، و عضو شورای عالی دفاع تعیین کردند. در آن زمان ستاد فرماندهی کل قوا نبود. قرارگاه خاتم هم تشکیل نشده بود و قرارگاه مرکزی داشتیم. قرارگاه خاتم در سال های آخر شکل جامع به خود گرفت و شورای عالی دفاع، مرکز تصمیمات ملی جنگ بود. این جمع، ستاد عالی جنگ بودند که گاهی در محضر امام (ره) تشکیل جلسه می دادند. در شورای عالی دفاع افراد سیاسی از جمله نخست وزیر حضور داشتند که تجربه نظامی نداشتند، چون تصمیم های نظامی در شورای عالی گرفته می شد. طبعاً در آنجا حضور مشاورین نظامی و افراد مطلع نظامی، ضرورت داشت. شهید صیاد شیرازی هم مثل بقیه اعضای نظامی شورای عالی دفاع، نقش خود را ایفا می کرد. در مقطعی من به طور ویژه همکار شهید صیاد بودم. در این مقطع، شورای عالی دفاع، قرارگاهی به نام قرارگاه دریایی جنوب تشکیل داد و در واقع شهید صیاد، آن قرارگاه را در دفتر حضرت امام تشکیل می داد و اطلاعات مخصوص خلیج فارس، دریای عمان و جزایر را می گرفت و طی گزارش به شورای عالی دفاع تقدیم می کرد. من هم عضو این جلسه بودم و هنگامی که ایشان به سفر می رفتند، جلسه را اداره می کردم. شهید صیاد به این ترتیب نقشی عملی را در شورای عالی دفاع و نقش مشورتی را در خدمت حضرت امام داشت.

از مقطع حضور ایشان در شورای عالی دفاع خاطره ای دارید؟
یک بار مأموریتی نظامی سیاسی برای جنوب به شهید صیاد محول شد که همراه دو نفر دیگر، از جمله من به تنگه هرمز اعزام شدیم. شهید صیاد، این تیم را با قاطعیت، اداره کرد و نتیجه را به شورای عالی دفاع گزارش کردیم. البته مسائلی در منطقه بود که هنوز مصلحت نیست ابعادش را باز کنم. در روزهای پایانی جنگ، امام احکامی برای مسئولین جنگ دادند. یکی از این احکام برای امیر انصاری بود. شهید صیاد در پیامی به مناسبت تبریک به ایشان نوشته بود با این مضمون که، «من با کراهت، این ارتقای درجه شما را تبریک می گویم.» من به عنوان یک نسل سومی وقتی به این پیام نگاه می کنم، با توجه به اینکه ده روز قبل از پذیرش قطعنامه فرستاده شده، برایم سوال ایجاد می شود که چطور می توان این مسئله را با عنوان

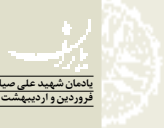
خاضع و خاشع بود. در برابر مؤمنین تواضع داشت و ترس از خدا در وجودش موج می زد. بر خودش و نفسش تسلط عجیبی داشت. بسیار با انضباط و مرتب بود. قلبی قوی و روحیه ای استوار داشت و نمونه بارز اشدا علی الکفار و رحماء بینهم بود. به نظر من ویژگی های او را باید امروز به همه نظامی ها اعم از ارتشی و سپاهی آموزش داد. ایشان در جلسات قرارگاه خاتم الانبیا به عنوان فرمانده ارشد ارتشی شرکت می کرد. آن روزها ارتش فرمانده کل نداشت، ستاد مشترک داشت که فرماندهان نیروی زمینی و هوایی و دریایی در آن شرکت داشتند. فرمانده نیروی زمینی ستون فقرات ارتش را تشکیل می دهد، به همین دلیل فرمانده قرارگاه هم در واقع شهید صیاد بود و محور اصلی عملیات را او تعیین می کرد، اما با نهایت خضوع و خشوع و رفاقت با فرمانده کل سپاه، برادرمان محسن رضایی همکاری می کرد و در نتیجه توانستند آن موفقیت های درخشان را برای کشور به ارمغان بیاورند. شهید صیاد با ارتقا، درجه ی سرهنگ و فرمانده نیروی زمینی شد. این موضوع در آن زمان مشکلی را به وجود نیاورد؟ بالاترین درجه ارتش آن روزها سرهنگی بود. امیر اسماعیل سهرابی که الان جزو مشاورین است، رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی بود که سرهنگ بود. در تمام ارتش وقتی کسی به فرماندهی منصوب می شد، ارشدترین فرد بود و لذا به او درجه سرهنگی می دادند که از نظر ضوابط سازمانی هم مشکلی پیش نیاید. در سازمان شاه سیستمی بود که اجازه نمی داد ارتباط روحی و عاطفی بین افراد برقرار شود و ارتباطات، مشخص کننده بود. در آن دوران هر کسی فرمانده می شد، حتی اگر یک چوب خشک هم بود، همه ناچار بودند او را به عنوان فرمانده بپذیرند. هنگامی که شاه و سران خائن ارتش فرار کردند، تشکیلات ارتش به هم ریخت. امام به ارتش روحیه دادند و اعلام کردند که مردم، حامی ارتش هستند و به این ترتیب، مشروعیت را به ارتش برگرداندند و به ارتش افتخار ارتش ملی ایران را دادند. هنگامی که شهید صیاد در مقابل بنی صدر خائن ایستاد و فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، همه افتخار کردند. ایشان کاملاً روحیه یک فرمانده ارشد را چه از لحاظ روحیه انقلابی و چه از نظر شجاعت و علم داشت، در واقع شهید صیاد بود که به ارتش افتخار داد، زیرا در آن شرایط پذیرفتن فرماندهی ارتش کار ساده ای نبود و همه شهید صیاد را از عمق وجود، به عنوان فرمانده بپذیرفتند. بعد از بیست و چند سال که با نیروهای ارتش مانوسم می توانم با اطمینان بگویم که افراد مختلف ارتش با افتخار از او یاد کرده و می کنند.



«با کراهت» مطرح کرد. آیا برداشت من درست است یا نه؟ فکر نمی کنم، چون شهید صیاد چنین نظری نداشته. من هم چنین جمله ای را تاکنون ندیده ام. اگر متن تبریک را می دیدم، بهتر می توانستم اظهار نظر کنم، ولی من شهید صیاد را کاملاً نمی شناسم. در آن زمان که ایشان این پیام را برای آقای انصاری نوشتند، معاون بازرسی فرماندهی کل قوا بودند و در دفترشان در تجریش حضور داشتند. با این همه من این متن را ندیدم.

در حکم امیر انصاری ظرافتی وجود دارد که من نمی دانم منظور قطعنامه است یا نه. شما چه برداشتی دارید، آیا در این پیام تسلیم وجود دارد یا اعتراض؟
هر تصمیمی که امام می گرفتند، تصمیم نهایی بود و برای همه لازم الاجرا و کسی به خود اجازه نمی داد در آن تردید کند، زیرا همه می دانستند که درست و حق است. شهید صیاد شیرازی هم همین گونه فکر می کرد. هنگامی که امام گفتند من جام زهر را می نوشم، این تعبیر ذاتاً تلخ بود، ولی اینکه افراد نظامی اعم از ارتشی، جهادی، سپاهی و بسیجی که جنگ را اداره می کردند، احساس بدی داشته باشند، مطلقاً این طور نبود. البته بعضی از بچه های بسیج حرف هایی زدند که معلوم بود خوب توجیه نشده بودند که چه اتفاقی افتاده، ولی در میان مقامات نظامی ابداً چنین فضایی نبود.

نکته ای که می خواهم روشن کنید این است که قبل از آقای انصاری، در قانونی که مجلس برای نیروهای مسلح تصویب کرده بود، درجه ای به نام سرتیپ دومی وجود نداشت، سرهنگ



حل کرد. این توانایی بالا هم از ویژگی‌های شخصیتی او سرچشمه می‌گرفت. معلوم نبود که اگر کس دیگری معاون بازرسی می‌شد، این قدر موفق می‌شد، چون مردم و ارتشی‌ها و مدیران کشور، شهید صیاد را قبول داشتند و او را عادل و امین می‌دانستند و به همین دلیل به او اعتماد می‌کردند و وقتی بررسی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایش ابلاغ می‌شدند، همه به آنها عمل می‌کردند. او مشکلات بسیاری را حل و گره‌های زیادی را باز کرد. در عین حال یک معلم نظامی و اخلاقی هم بود و چیزهایی را که صحیح بود، آموزش می‌داد.

از تشکیل و اداره هیئت معارف نکات را بیان کنید.
شهید صیاد و عده زیادی از انقلابیون بودند و هستند که انقلاب را از خودشان می‌دانستند و خودشان را از انقلاب، خانواده‌ها و فرزندان اینها از توجهات آنها تا حدی محروم ماندند، چون آنها بخش اعظم توجه خود را معطوف به حفظ انقلاب کرده بودند. به عنوان جمله معتبره باید بگویم که شهید صیاد هم به رهبری و ولایت فقیه اعتقاد قطعی و یقین کامل داشت و لذا هر مأموریتی که در این سیستم و به ویژه در ارتش و نیروهای مسلح به او محول می‌شد، با دل و جان انجام می‌داد و گاهی خودش هم کار را ابداع و ایجاد می‌کرد. سه چهار سال بعد از دوران ۸ سال دفاع مقدس بود که آمد و با من صحبتی کرد که جوان‌هایی که در دانشگاه افسری امام علی (ع) ارتش تربیت می‌شوند، قرار است فرماندهان بزرگ ارتش شوند، بنابراین باید برای آنها برنامه‌های خاصی را تدارک دید. خودش هم می‌رفت آنجا و در کلاس‌ها شرکت می‌کرد و برای بچه‌ها اردو می‌گذاشت و درباره مسائل و خاطرات دفاع مقدس، برایشان مسائلی را مطرح می‌کرد. نتیجه این بود که تصمیم گرفتیم هیئت معارف جنگ را تشکیل بدهیم و تجربیات جنگ را به افسران آینده منتقل کنیم. من کاملاً با این کار موافق بودم و گفتیم خوب است این طرح را تکمیل و خدمت آقا ارائه کنیم. شهید صیاد همین کار را کرد و از آقا اجازه گرفت و دانشگاه هم امکانات لازم را در اختیار وی قرار داد و او هم تاروز آخر عمر، این کار را عاشقانه ادامه داد.

این برنامه به چه شکل اجرا می‌شد؟

دانشجوها و جوان‌ها می‌آمدند و شهید صیاد برای گروه‌های ۹۰، ۸۰ نفری آنها برنامه دقیق می‌نوشت. بعد اینها را به جبهه‌ها و مناطق عملیاتی سابق می‌برد و وضعیت‌های قبل از حمله و حین حمله را برایشان توضیح می‌داد و مباحث اخلاقی و ایمانی را هم مطرح می‌کرد. همه اینها را به فرماندهان آموزش می‌داد و آنها هم مطالب را به استاد و مدارک تبدیل می‌کردند. بعد از او، با اجازه آقا، کار را ادامه دادند.

ارتباط کاری ایشان با رهبر معظم انقلاب اسلامی تا چه حد از ارتباط معنوی و روحی آن شهید با رهبری ناشی می‌شد؟

بیشتر در سیستم نظام ارتباط بر اساس سلسله مراتب فرماندهی کل قوا با رده‌های پایین‌تر بود. الان هم می‌بینید که آقا هر چند وقت یک بار وقت می‌گذارند و با فرماندهان نیروهای مسلح صحبت می‌کنند، نظرات آنها را می‌شنوند، نظرات جدید می‌دهند که سطح بهتری از کار اتخاذ شود، اما در عین حال آقا به شهید صیاد به خاطر خلوص و ویژگی‌های شخصیتی بازرسی که داشت، علاقه ویژه‌ای داشتند و رابطه آندو سرشار از صفا و معنویت

می‌برد و آنها را سازماندهی می‌کرد. برای هر یک مأموریتی می‌گذاشت و تکلیفشان را معلوم می‌کرد. برنامه‌های اجرایی او بر اساس دقیقه تعیین می‌شدند. شروع بیداری نیم ساعت قبیل از اذان صبح بود. هر کس می‌خواست، نماز شب می‌خواند. خودش هم نماز شب می‌خواند و این کار را تشویق می‌کرد. بعد از نماز صبح، ورزش صبحگاهی بود و بعد صرف صبحانه. در زمستان‌ها ساعت حرکت ۷ صبح و در تابستان‌ها ۵ صبح بود. برنامه‌ها را دقیقه‌ای تهیه می‌کرد. در واقع، ۲۴ ساعت و ۴۸ ساعت و گاهی

اوقات ۷۲ ساعت طول می‌کشید. افراد هم درست مثل اجزای یک ماشین که راننده‌اش شهید صیاد بود، او کار می‌کردند. این همه نظم و انضباط برای کسانی که تجربه‌اش را نداشتند، خیلی سخت بود، ولی نظامی‌هایی که دوران جنگ را گذرانده بودند، عادت داشتند. هنگامی که ستاد فرماندهی کل قوا تشکیل شد، عده‌ای در ستاد ماندند. بعضی از مدیران ما دولتی بودند و می‌گفتند ما را هر جایی برای مأموریت می‌فرستید، بفرستید، ولی با شهید صیاد به مأموریت نفرستید، چون طاقتم و دقت او را نداشتند. او می‌آمد تهران، مدت کوتاهی برنامه‌ریزی و نتایجی را که از بررسی‌ها به دست آورده بود، تجزیه و تحلیل می‌کرد و اگر لازم بود باز به منطقه برمی‌گشت. نتیجه کار را هم می‌فرستاد نزد من که با تصویب می‌کردم یا می‌فرستادم محضر آقا. طی مدتی که شهید صیاد معاون بازرسی ستاد کل بود، بیش از ۱۰۰ مورد اختلاف بین یگان و مناطق نظامی و مسائل داخل شهری را

هنگامی که شهید صیاد فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، همه افتخار کردند، ولی در واقع این او بود که به ارتش افتخار داد، زیرا در آن شرایط پذیرفتن فرماندهی ارتش کار ساده‌ای نبود و همه شهید صیاد را از مصمم وجود، به عنوان فرمانده پذیرفتند. بعد از بیست و چند سال که با نیروهای ارتش مانوسم می‌توانم با اطمینان بگویم که افراد مختلف ارتش با افتخار از او یاد می‌کردند.



بود و سرتیپ و این سرتیپ دومی ظاهراً درجه‌ای است بین سرهنگی و سرتیپی که سرهنگ به راحتی سرتیپ نشود. بله ارتقای از سرهنگی به سرتیپی مراحل مفصلی دارد. الان هم همین‌طور است. کسی که می‌خواهد سرتیپ شود، باید بتواند یک سازمان را اداره کند و شایستگی‌ای از خود نشان بدهد که فرماندهی کل قوا او را مستحق ارتقای درجه بداند. درجه سرتیپ دومی این ویژگی را نداشت، یعنی به راحتی از سرهنگی می‌آمد می‌شد سرتیپ ۲. نمی‌دانم چه زمینه‌ای پیش آمده بود که امام وقتی حکم سرتیپ دومی را به آقای انصاری دادند، نوشتند تیمسار. این واژه را امروز امیر می‌گویند. هنوز نمی‌شود به سرتیپ دوم، تیمسار گفت و امام در حکم آقای انصاری، به این تیمسار بودن درجه سرتیپ دومی مشروعیت دادند. به هر حال من تصور نمی‌کنم شهید صیاد با آن خضوع و خشوعی که داشت، روی این نکات حساسیتی داشته و واقعاً از کلمه کراهت که به کار برده، اطلاعی ندارم و نمی‌دانم منظورش چه بوده.

پس از پایان دفاع مقدس، شهید صیاد شیرازی به عنوان بازرسی نیروهای مسلح شروع به فعالیت کرد. از این مقطع چه نکات ویژه‌ای را در ذهن دارید؟

شهید صیاد را من به عنوان بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح به ستاد فرماندهی کل قوا آوردم و به آقا پیشنهاد دادم. آقا دستور فرمودند و شهید صیاد با نهایت تواضع پذیرفت و بسیار هم خوشحال بود که به نیروهای مسلح برگشته و بسیار قوی و گسترده شروع به فعالیت کرد. دوران بازرسی ایشان دوران بسیار پربرکتی بود. چون یک شخصیت بزرگ نیروهای مسلح بودند که ارتشی‌ها و سپاهی‌ها و مردم، همگی به ایشان اعتماد

داشتند. در جاهایی بین مردم و نیروهای مسلح بر سر زمین یا امکانات دیگر اختلافاتی بروز می‌کرد. مثلاً سازمان زمین شهری پادگان‌ها یا میدان تیر نیروهای مسلح را گرفته و بین کارمندان سازمان تقسیم کرده بود که مسکن بسازند و توجه نکرده بودند که اینجا پادگان نیروهای مسلح است و به این ترتیب تنش سیاسی پیش می‌آمد. ارتش هم که ارتش دوره ستمشاهی نبود که مردم را با تهدید اسلحه بریزد بیرون و اگر نرفتند، تیر بزنند یا بازداشت کند و زمین خودش را تصرف کند. شهید صیاد می‌رفت و با صبر و حوصله و دقت و انضباط، به این امور رسیدگی می‌کرد. شبانه‌روز هم کار می‌کرد. هر مأموریتی هم که برای بازرسی در مناطق عملیاتی می‌رفت ۹۰ تا ۲۲۰۰ نفر را





جا پشت فرمان ماشین مشغول مطالعه نامه می شود و آن منافقی لعنتی به او شلیک می کند. بوسه رهبری به تابوت شهید صیاد، نشانه اوج علاقه آقا به ایشان بود و این علاقه به روح بلند، ایمان و معنویت شهید صیاد مربوط می شد. آقا در بیاناتشان درباره شهید صیاد گفتند که این افسر مؤمن شجاع و پر اراده و پرانگیزه، در سخت ترین مراحل در کنار امام و رهبری بود و همچون فرزندی برای امام، آن همه فدکاری و عزت و شرف و مردانگی و صفا را ارائه کرد.

بازترین ویژگی کاری ایشان چه بود؟
انضباط مطلق ایشان نکته ای است که می خواهم روی آن تأکید کنم. در کار، از سرباز انضباط مطلق می خواست و در خارج از محیط کار، با همه برادر و رفیق و صمیمی بود. هنگامی که در نماز جماعت شرکت می کرد، پس از اتمام نماز، با برادر کنار دستش، دست می داد و احوال او را می پرسید، اما در محیط کار در برابر همه با انضباط و محکم بود.



طی مدتی که شهید صیاد معاون بازرسی ستاد کل بود، بیش از ۱۰۰ مورد اختلاف بین یگانگی و مناطق نظامی و مسائل داخل شهری را حل کرد. این توانایی بالا هم از ویژگی های شخصیتی او سرچشمه می گرفت. معلوم نبود که اگر کس دیگری معاون بازرسی می شد، این قدر موفق می شد، چون مردم و ارتشی ها و مدیران کشور، شهید صیاد را قبول داشتند و او را عادل و امین می دانستند و به همین دلیل به او اعتماد می کردند و وقتی بررسی ها و نتیجه گیری هایش ابلاغ می شدند، همه به آنها عمل می کردند.

تأثیر ایشان را بعد از شهادت چگونه می بینید؟
در بحث تربیت اسلامی، ایشان چه در حیات و چه پس از شهادت یک اسوه است. به قول سعدی: «سعدیا مرد نیکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نگوئی نبرند». شهید صیاد در عملکرد و تفکر فرماندهان امروز نیروهای مسلح حضور دارد. رفتار او چه در محیط کار و چه در روابط دیگر، مثال زدنی است. ما که تصور نمی کنیم رفته است و او را به عنوان اسوه ای عزیز، زنده نگه می داریم. شهید صیاد افرادی را تربیت کرد که راهش را ادامه می دهند. امیر صالحی که الان فرمانده کل ارتش هستند، از پرورده شدگان مکتب شهید صیاد هستند. در واقع شهید صیاد چه از لحاظ معنویت و چه از نظر خدماتی که کرد و هم به خاطر آثاری که از خود باقی گذاشت، سید شهدای نیروهای مسلح است. پیوندی دائمی با خانواده شهدا داشت و در سفرهایی که می رفت، قطعاً وقتی را به دیدار آنها اختصاص می داد. خانواده های شهید هم عشق و ارادت عجیبی به او داشتند. حضور او در بحث ها و جلسات نظامی، همیشه محسوس است. شهیدان بزرگ ما همگی همین گونه اند. شهید بابایی، شهید ستاری، شهدای عزیز سپاه مثل شهید قرازی، شهید همت، و نیز شهید بزرگ جهاد، شهید رضوی مبرقع همه از دوستان شهید صیاد بودند و امروز در بهشت همگی با هم محشور و از نعمات الهی برخوردارند. ■

دلیل است که می بینید تشییع جنازه اش آن قدر با عظمت برگزار شد. او نمی توانست یک جا بنشیند و دائماً در حال حرکت و کار بود. بعضی ها که به او حسادت می کردند می گفتند می خواهد خودنمایی کند. این هم یکی از مظلومیت های او بود. همیشه کارش را با اخلاص انجام می داد و به این حرف ها کاری نداشت.

شهید صیاد در هنگام جنگ توانست ارتباط مؤثری بین سپاه و ارتش برقرار کند. آیا این ارتباط در زمانی هم که جانشین شما بودند، ادامه داشت؟
شهید صیاد یک بسیجی بود و همیشه خود را سپاهی می دانست و همیشه ارتباطش را با بسیجی ها حفظ می کرد. یاران شهید صیاد در سپاه بیشتر از ارتش بودند.

ایشان در اواخر عمر به درجه سرلشکری رسید. اولاً این فرآیند چگونه اتفاق افتاد و ثانیاً این ارتقای مقام چه تأثیری در ایشان داشت؟

هنگامی که ایشان جانشین ستاد کل بود، قرار بود چند نفر ارتقا پیدا کنند و بی تردید شهید صیاد از همه استحقاق بیشتری داشت. من بنا بر گردش کاری که تعیین کرده بودم، برای سه نفر یعنی شهید صیاد و امیرخانی و سردار رشید درخواست ارتقای درجه کردم. شهید صیاد از اینها ارشدتر و قدیمی تر بود و خدمات بیشتری هم کرده بود. من به ایشان ابلاغ کرده بودم که شما به درجه سرلشکری مفتخر شده اید. ایشان خیلی خوشحال شد و خانواده شان هم بسیار شادمان بودند. قرار بود ایشان را برای نصب درجه خدمت آقا بریم که منافقین، ایشان را ترور کردند. علت ترور ایشان توسط منافقین را چه می دانید؟

شهید صیاد فرمانده عملیات های پیروز جمهوری اسلامی ایران علیه رژیم بعث عراق بود. در عملیات های طریق القدس، بیت المقدس و فتح المبین که تقریباً کل سازمان جنگی عراق از هم پاشید و هزاران نفر از نیروهای عراقی اسیر شدند، فرمانده ارتش شهید صیاد بود و فرمانده سپاه آقای رضایی. این شهید صیاد بود که اتحاد بین ارتش و سپاه را به وجود آورد و این پیروزی های عظیم به دست آمدند. صدام کینه عمیقی نسبت به شهید صیاد داشت و در جلساتی که با منافقین داشت، به شخص رجوی مأموریت داد که او را شهید کند و شهادت شهید صیاد شیرازی یکی از قراردادهای مهم بین رجوی ملعون و صدام لعین بود. منافقین رفت و آمد ایشان را کنترل کرده بودند و از روحیه مردمی ایشان سوء استفاده کردند و صبح زود که ایشان از منزل بیرون آمد، به عنوان رفقگر به ایشان نزدیک شدند و نامه ای را به طرف ایشان گرفته بودند. ایشان همان



بود. من در این ملاقات ها، محبت دو جانبه آنها را کاملاً احساس می کردم. با این همه، ایشان به قدری از نظر انضباطی ممتاز و شاخص بود که همه کارها را اعم از اینکه با مدیریت من انجام می شدند یا نمی شدند، به من گزارش می داد. شهید صیاد در اواخر عمر جانشین شما بود. از همکاری با ایشان در این دوره چه خاطراتی دارید؟

ویژگی هایی که گفتم در زمان جانشینی ایشان هم بود. ابتدا آقای فروزنده جانشین رئیس ستاد کل بودند و وقتی وزیر دفاع شدند، من شهید صیاد را با حفظ سمت معاون بازرسی به عنوان جانشین رئیس ستاد کل انتخاب کردم و ایشان هم قبول کردند، علت آن هم یک رشته محبت پدرانهای بود که بین ارتش و ایشان برقرار بود. هنگامی که ایشان جانشین شدند، شملشان بازرسی و جانشینی ستاد کل بود، ولی در واقع کارشان پنج برابر شد، چون بازرسی را مثل گذشته انجام می دادند و هیچ کم و کاستی پیدا نشد. بعد از احراز این سمت، توقع ارتشی ها و مراجعات به ایشان درباره امور ارتش بیشتر شد. من تا جایی که ممکن بود امکاناتی را در اختیارشان می گذاشتم که بتوانند بهتر کار کنند، اما در عین حال حجم کارشان خیلی بیشتر شد.

عمده یاران این شهید بر این باورند که او جامع میان نظم و اخلاق فرماندهی، با تواضع و خشوع بود. در بسط این ویژگی او، چه گفتنی هائی دارید؟

در تواضع ایشان همین بس که هر جا برای سخنرانی دعوتش می کردند، می رفت و برایش فرق نمی کرد که وزارتخانه است، نماز جمعه است، یک استان است یا خانه یک دوست. من می گفتم شما جانشین ستاد کل هستید و وقتتان قیمت دارد. در سطوح مسئولیت خودتان کار کنید. نماز جمعه استان ها بروید و وزارتخانه ها بروید و صحبت کنید، اما در مسجد یک روستا یا سیبج فلان شهرستان کوچک، وقتتان گرفته می شود. می گفتم: «من اینها را نعمت الهی می دانم. من عاشق اینها هستم و از صمیم دل می خواهم بروم و با آنها صحبت کنم.» و به دورترین نقاط کشور می رفت و برایشان صحبت می کرد، به مزار شهدای روستاها می رفت و با مردم ارتباط صمیمی و نزدیکی داشت، به همین

